



شهید قاسم سلیمانی



شهید سیدمهدی میرزاذه



شهید ابوبدر العبدین



شهید مصطفی چمران



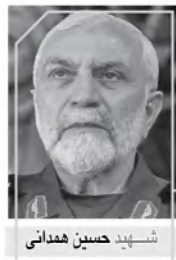
شهید نورالدو آنبلی



شهید حسن شاماری



شهید حسن طهرانی مقدم



شهید حسین همدانی



شهید مصنفقری زاده



شهید صیاد شیرازی



شهید محسن حججی



شهید سیدمحمدباقر حکیم



شهید عداد بغینه



شهید ابراهیم زکرائی



دکتر رمضان عبیدالله



سردار ابراهیم معتمدزاده

پاسدار جان پرکف و سرافراز اسلام شهید «ابوالفضل ایدام» از جمله نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه است. ایشان برادر شهید ناصر ایدام نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور و محافظ سردار سرلشکر پاسدار حسین سلامی فرمانده شهید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند که در نخستین دقیق جنگ ۱۲ روزه و در حمله هوایی رژیم غاصب و کودک‌کش و تروریست صهیونیستی در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، به ستاد فرماندهی سپاه، به همراه سردار سلامی و تعدادی از محافظان و همکاران سردار در حین انجام مأموریت حساس پاسداری از امنیت ملت و کشور به شهادت رسیدند و «عند رنهم یزرقون» گردیدند.

برادرش، شهید ناصر ایدام، شاگرد پیشتازِ مکتب‌الابعدالله‌الحسین است که به عنوان «نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور» مشهور است. شهید ناصر ایدام غیرت شدیدی بر روی حجاب و عفاف داشت؛ پابندی تمام و کمال به امر به معروف و نهی از منکر داشت و در امر به معروف و نهی از منکر با کسی تعارف نداشت؛ دفاع از مظلومان و سبلی‌خوردگان رویه همیشگی‌اش بود؛ حضور فعال و پرشور و فروتنانه‌ی در سنگر مسجد و هیئت و بسیج داشت و فقط در عزایِ امام حسین(ع) گریه می‌کرد و آنچنان هم می‌گریست که تمام حاضران در هیئت و حسینیه تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و غیر از آن هرگز گریه نمی‌کرد. سرانجام ناصر ایدام در مسیر نماز جمعه و در راه امر به معروف و نهی از منکر با بدن آریاربا در ۳۰ شهریور ۱۳۶۹ به شهادت می‌رسد. ماجرای شهادتش هم به این صورت بود که ناصر در پارک لاله تهران به اران و ابواشبی که مزاحم یک خانم شده بود، تذکر محترمانهٔ ربانی می‌دهد. چون تذکر می‌دهد، سبلی خیلی بدی می‌خورد و درگیری رخ می‌دهد که طرف مقابل قناره در می‌آورد و بلافاصله در قلب ناصر فرو می‌کند. قنّاره به همراه بار به بدن فرو می‌کند و هر بار بخشی از اعضای بدن ناصر خارج می‌شود و در راه بیمارستان به شهادت می‌رسد. در همان آغازین روزهای پس از شهادت ناصر ایدام، پدر شهید به همراه ایتالله جنتنی به دیدار رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت ایتالله خاتمی‌ای می‌روند و آقا برای اولین‌بار از شهید ایدام به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور یاد می‌کنند. مادر شهید ایدام از همان ابتدا فرزندانش را به مسجد می‌برد و آنها را پای روضه امام حسین(ع) بزرگ می‌کشد. به این ترتیب همگی حسینی سرشته شده و رشد و تربیت یافتند.

پدر شهیدان ایدام، یک شهید زنده و مجاهد نستوه به تمام معنا است. از سال ۶۱ تا آخر جنگ تحمیلی میدام به جبهه می‌رفت و چندین‌بار هم شدیداً مجروح شد و اکنون نیز با عوارض وحتماکششان زندگی می‌کند. ایشان جانباز سرشته دردت جنگ تحمیلی هستند که بدن‌شان پر از ترکش است.

پهن ماه ۱۳۹۱، روزنامه جوان، گزارشی از مصاحبه با خانواده شهید ایدام منتشر کرد. آقا ابوالفضل در آن گفت‌وگو در پاسخ به این سؤال که «شهادت ایشان (شهید ناصر ایدام) در زندگی شما چه تأثیری داشت؟»، خاطرنشان کرد: «خیلی اثر داشت، بالاخره ما مجروح‌وار این شهدا هستیم، اگر شهدا نبودند که کارمان زار بود، در زندگی خود من یکی دو بار به بد محصمه‌هایی می‌خوردم و به کوچ‌پن‌بست خودرم و به برکت نفس شهید، نجات پیدا کردم.»

در پاسخ به این سؤال: «آن وقتی می‌فهمند که شما برادر شهید هستید، رفتار دیگران با شما فرق می‌کند؟»، اظهار داشت: «باید گفت، کند، ولی ما هم باید طوری رفتار کنیم که شهید سرافرازتر شود. بالاخره من به عنوان عضو خانواده شهید، حرف و عمل و کردار و رفتاری باید با خانواده عادی فرق داشته باشد یا نه؟»

آری، شهیدانه زندگی کردن و پرچم‌دار برادر شهیدبودن، خصوصیت بارز و ممتاز شهید ابوالفضل ایدام بود که هر کس ایشان را می‌شناخت، این حقیقت را تأیید می‌کند.

در این گزارش، ادای احترام دیگر به شهید ابوالفضل ایدام و گزیده‌ای از توضیحات و خاطرات خانواده و دوستانش را مرور می‌نماییم.

**خانواده ایدام، ناصر پدر و بصیرت**

۵ تیر ۱۴۰۴، هزاران نفر از مردم انقلابی و همیشه در صحنه شهرستان بهارستان در استان تهران، پیکر مطهر شهید ابوالفضل ایدام را با شکوهی مثال‌زدنی تشییع کردند. مراسم از مصلی بزرگ حضرت صاحب الزمان(عج) گلستان آغاز و تا مقابل منزل شهید بدرفه شد. سپس پیکر شهید برای خاکسپاری به بهشت زهرا منتقل شد. حجت‌الاسلام سیدسجاد موسوی امام جمعه گلستان در مراسم تشییع در بهارستان، ضمن تسلیت به خانواده شهید، گفت: خانواده ایدام نماد صبر، بصیرت و وفاداری به ارزش‌های اسلام و انقلاباند. شهید ناصر ایدام با فریضه امر به معروف به شهادت رسید و امروز ابوالفضل در دفاع از جبهه مقاومت، جان خویش را تقدیم کرد.

همچنین آقا محمدجواد، پسر بزرگ شهید ابوالفضل ایدام، در مصاحبه با خبرنگار پانا در مراسم تشییع، با غرور و قاطعیت خاطرنشان کرد: محمدجواد ایدام هشتم پسر شهید ابوالفضل ایدام. پیکر شهیدان را به نوعی بهر جرسته که بودند و همیشه از دوربین و عکس و فیلم این‌ها فراری بودند، به طوری که شما الان در سطح شهر نگاه می‌کنید از ایشان فقط در عکس سه در چهار منتشر شده، با اینکه ایشان پای کار

همه فعالیت‌های جهادی، موکب‌ها، برنامه‌های فرهنگی بوده، ولی هیچ موقع نه عکسی ازش گرفته شده، چون دنبال این نبوده. اخلاص ایشان، گمنامی ایشان، مسئله‌ای است که باید برای همه ما درس زندگی باشد.

**رابطه پدر و پسری با سردار سلامی**

مدتی است که برنامه «لاله‌خیز» از شبکه ۱ سیمای پخش می‌شود. لاله‌خیز، روایت جنگ تحمیلی دوم(حملات رژیم صهیونیستی به ایران)، جنگ ۱۲ روزه‌ای است که موجب شهادت شماری از مقامات نظامی، دانشمندان هسته‌ای و مردم عادی از جمله کودکان کشورمان شد.

۱۹ تیر ۱۴۰۴، خانواده شهید ابوالفضل ایدام در برنامه لاله‌خیز حضور یافتند و از روش و منش شهید ابوالفضل ایدام صحبت کردند.

گزیده‌ای از سخنان خانم زینب ایدام، خواهر شهیدان ناصر و ابوالفضل ایدام، در برنامه لاله‌خیز چنین است: ما چهارتا خواهریم، دو تا برادر که دوتایشان هم به شهادت رسیدند. ابوالفضل موقعی که عباس ایدام ناصر ایدام را در خانه غلام‌عباس یا عباس صدا می‌زدند! شهید شد، پنج سالش بود. ابوالفضل خیلی تعزیه‌خوانی را دوست داشت. می‌آمد چادر مامان را بر می‌داشت، لباس‌های تعزیه‌خوانی را می‌گرفت و می‌خواند، در پنج، شش سالگی. طرف ما هم که تعزیه‌خوانی زیاد بود. درست‌سر کوچمان بود تعزیه‌خوانی، با بالای پل زندگی می‌کردیم، تعزیه‌خوان‌ها پایین پل بودند.

خط قرمزش هم از همان اول، مادرم بود. وابستگی بیش از اندازه به مادرم داشت، خیلی. مادرم هم همین‌طور که الان اصلاً آرام را فرار ندارد مادرم، الان هیچ‌کس نمی‌تواند مادرم را آرام کند. هرکس از در داخل می‌آید، می‌گوید ماشین



رژیم صهیونیستی به ایران حمله کند، بچه‌های غزه را دیدم، دلم به جوش می‌افتاد. اصلاً یک جوری می‌شدم. شغل‌شان هم محافظ سردار شهید سلامی بودند و در کنار سردار به شهادت رسیدند. با سردار سلامی، جوری با هم صمیمی بودند که هر کس از دور نگاه می‌کرد، انگار این‌ها پدر و پسر بودند. این قدر این‌ها با هم صمیمی بودند.

**پدر من هنوز هم زنده است**

آقا محمدجواد فرزند بزرگ شهید ابوالفضل ایدام در حالی که مدام اشک می‌ریخت و صورتش کجک غرق اشک بود، در برنامه لاله‌خیز گفت: من یک دنیا بیشتر، بابا را دوست داشتم. بابا یک مردی بود که با یک جهان نمی‌شد، عوضش کرد. همیشه هم هرجا می‌رفت یک سبختی داشت، هرجا می‌رفت یا یکی بهش زنگ می‌زد، اینجوری می‌کرد، امی‌گفت! حاجی دعا کن ما شهید بشویم.

خط قرمز بابایم اینجوری بود، می‌گفت: مامان جون! مادرت! از اذیت نکنی‌ها مامان جون را بشنوم اذیت کردی، جریمه‌ای برایت دارم.

دو هفته قبل از شهادت بابام را دیده بودم. امتحاناتم که تمام شد رفتم شهرستان. یک روز ساعت ۹ صبح بود، دیدم مامان جونم (مادر بزرگم) نشسته روی مبل، تلویزیون را باز کرده. دیدم سردار سلامی، این‌ها شهید شدند. مامان‌جونم(مادر شهیدان ایدام)گریه می‌کرد زار زار که ابوالفضل من کیاست؟ ما سریع از میانه در آذربایجان شرقی مهاجرت گرفتیم و داشتیم می‌آمدیم تهران. همه‌اش داشتیم به گوشه می‌نشستیم.

دیدم وای چقدر با بچگی‌هایش فرق دارد. چند سال ندیده بودمش. چقدر خوش‌تیپ و خوشگل شد. پسر من کی شده؟ مرد گفتم! آرامش خودتان را حفظ کنید. پسران کنار ای‌عبدهالله است. واقعیت، من از مادر بزرگم نشنیدم پدرم شهید شده. در راه بودیم، یکی از دوستانم زنگ زد، به من گفت که ایدام تسلیت می‌گویم. گفتم: برای چی؟ گفت: بابات شهید شده. بابات جایب پهنشته. اونجا من داشتم می‌مردم. آیین حملات انرزی می‌گذاشتند، وقت می‌گذاشتند، نه‌تنها دیدم وای چقدر با بچگی‌هایش فرق دارد. چند سال ندیده بودمش. چقدر خوش‌تیپ و خوشگل شد. پسر من کی شده؟ مرد گفتم! آرامش خودتان را حفظ کنید. پسران کنار ای‌عبدهالله است. واقعیت، من از مادر بزرگم نشنیدم پدرم شهید شده. در راه بودیم، یکی از دوستانم زنگ زد، به من گفت که ایدام تسلیت می‌گویم. گفتم: برای چی؟ گفت: بابات شهید شده. بابات جایب پهنشته. اونجا من داشتم می‌مردم. آیین حملات انرزی می‌گذاشتند، وقت می‌گذاشتند، نه‌تنها



روزنه نخستین شهیدای جنگ ۱۲ روزه

# عاشق شهید و شهادت

کامران پور عباس

در محل و تهران، بلکه در دورافتاده‌ترین شهرستان‌ها می‌رفتند، یادواره می‌کردند. در خانه‌مان می‌رفتند. در خانه‌مان سفره می‌انداختند، یادواره بگیریم. می‌گفتند: زهرا، می‌شود وقتی که در خانه یادواره می‌گیریم همه‌چیز عالی باشد. چیزی بیکار مصرف نباشد. مبادا غذای بیرون باشد. حتما غذا، غذای خانگی باشد. حتما سفره، سفره خانه‌مان باشد. طرف‌ها، طرف‌های خودمان باشد. با سیگ تمام بگذاریم برای شهدا. کلاً حرف، حرف شهادت بوده عمل، عمل شهادت بود. همه کارهایش همه کارهایش...

ادر پاسخ به این سؤال که ابوالفضل در کنار شهید سردار حسین سلامی بودند که سال‌ها در لیست ترور دشمنان قرار داشت و کارش خیلی خطرناک بود، با این دل‌نگرانی‌ها چه کار می‌کردید در این سال‌ها!

اگر بگویم اصلاً نگران نبودم، باورتان می‌شود. اصلاً نگران نبودم. من هر چقدر عاشق خود ابوالفضل بودم، هزار برابر عاشق شغل‌اش(پاسداری) بودم. خیلی شغل را دوست داشتم. شغل مقدسی بود. مگر در این دنیا برای چی تلاش می‌کنیم؟ مگر به غیر از آخر‌تمان داریم تلاش می‌کنیم. چرا باید نگران می‌شیم؟

بیشتر سرر به سرم می‌گذاشتند. من فکر می‌کردم سرر به سرم می‌گذارند می‌گویند می‌خواهم شهید بشوم. پیشانی‌شان را می‌گذاشتند روی مهر، با خنده می‌گفتند: خدایا! شهادت می‌خواهم. گفتیم: آقا ابوالفضل، می‌دانی چرا شهید نمی‌شوی؟ چون با خنده می‌گویی. گفت: ا، شما از کجا می‌دانی باید گریه کنی، شهید بشوی؟ گفت که خدا با خنده دستم را می‌گیرد، پر می‌کشم. آن موقع می‌دانی که خدا می‌نشدند که بابام را می‌خواهد نشان بدهد. خیلی علیرضا نشست، خیلی دیگر نگاه کرد. بابا ار نشان نداد. تماس گرفتیم. گفتم که کجایی؟ با حاج‌آقا نیستین؟ علیرضا خیلی می‌خواهد شما را ببیند. گفت که نه، به علیرضا بگو من صبح حاجی را می‌خواهم ببرم نماز جمعه، بگویند آنجا من را ببیند. بعد خداحافظی کردند و همین شد. آخرین خداحافظی‌مان همین بود. صبح جمعه، محمدجواد، با مامان بزرگ، بابابزرگش شهرستان بودند. من و علیرضا خواب بودیم. خواهرم صبح خیلی زود تماس گرفتند. خیلی ترسیدیم از این که خواهرم به این زودی چرا تماس گرفتند. گفتند: می‌دانی سردار سلامی را زدن. یک آن چشمم را باز کردم، چون معمولاً می‌بسر و صدا می‌آمدند آقا ابوالفضل، سسویج را اویزان می‌کردند از جاکلیدی. یک آن آنجا را نگاه کردم که سوییچ نیست. ابوالفضل نیامده. چون می‌آمد، می‌رفت اتاق جدا می‌خوابید که ما بیدار نشویم. دیدم سوییچ‌شان نیست. بعد دو دستی زدم توی سرم. گفتم یعنی چه حاج‌آقا سلامی را زدن؟ گفت: آره شهید شده، نمی‌دانی؟ دیگه، همان‌جا فهمیدم. چون ابوالفضل خودش می‌می‌خواهم با خودش پر بشکم.

من تماس گرفتم با دوست‌شان آقای علیخانی. گفتم: یک روزی که ما در خدمتیم، به مهر کاری بگویند انجام می‌دهیم، واقعا الان یک کاری بگویم انجام می‌دهید؟ گفت: بفرمایید. گفتم: من یک روزی به هم گفتند که دوست ندارم یک روزی زیرنویس کنند سرتیم حفاظتی حاج‌آقا سلامی شهید شده‌ا، ایدام شهید شده. دوست دارم بگویند با خودش پر کشیده. وقتی رفتم معراج، خیلی به حال ابوالفضل غیبه بودم. خیلی. یک خاطره دیگری هم که بین خودم و خودشان بود، این بود که من یک پیشنهادی

صفحه ۷

دوشنبه ۱۳ مرداد ۱۴۰۴

۱۰ صفر ۱۴۴۷ – شماره ۲۳۹۲۲

حسین(ع) گریه می‌کرد» در صفحه فرهنگ و مقاومت در شهرپورماه سال ۱۳۹۷ منتشر گردید. این آشنایی و همکاری و گزارش، سرافازی بود بر یک دوستی و همکاری و تعامل شهدایی عمیق و طولانی که تا شهادت آقا ابوالفضل ادامه پیدا کرد و آن‌شاه‌الله پس از شهادت ایشان تا ابد نیز تداوم یافته و جاودانه گردد.

از آن سال تا سال ۱۴۰۳، هر سال به مناسبت شهادت ناصر ایدام، گزارشی در کیهان منتشر کردیم که همگی با همکاری و تأیید محتوای شهید ابوالفضل ایدام محقق گردیده است.

شهید ناصر ایدام در مسجد و حسینیهٔ یوم‌العیدر و هیئت و پایگاه بسیج آن که واقع در منطقه ابوذر تهران است، فعال بود. امام جماعت این مسجد حجت‌الاسلام پناهیان پدر حجج‌اسلام احمد و علیرضا پناهیان بود و علاوه‌بر پدر، این دو بزرگوار نیز در آن ره‌به به این مسجد می‌آمدند. در گزارش‌های منتشر شده، خاطرات آقا ابوالفضل از حجج‌اسلام پناهیان را هم درج کرده بودیم اما در سال ۱۴۰۰، توقیفی شد و با پیگیری‌ها در هماهنگی‌های آقا ابوالفضل، یک مصاحبه مفصل تلفنی با حجت‌الاسلام احمد پناهیان انجام دادم که مطالب مهمی هم گفتند که حاصل آن در گزارشی با عنوان «نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر که جوانانی را متحول کرده در اواخر شهرپورماه ۱۴۰۰ در روزنامه کیهان منتشر شد. یکی از فعالیت‌های بنده، برگزاری مسابقات فرهنگی بصیرتی، عمقی و اثرگذار و متفاوت از سایر برنامه‌های مشابه است. در این مسابقات، متن یا کتاب انتخاب شده، عمقی و تحلیلی شد و اثرگذار انتخاب شده و سیاست‌ها و تمهیدات ماکملی نیز در این راستا اتخاذ گردیده است و بخشی از سؤالات مسابقه نیز به صورت تشریحی و دلیوشته‌ای در نظر گرفته شده‌اند تا منعکس‌کننده عمق و اثرگذاری برنامه باشند. نتایج نیز تا به حال حیرت‌انگیز و کم‌نظیر بوده است و هزاران نفر در دلیوشته‌هایشان برای مسابقات شرکت‌دهنده و با مطالعه منبع مسابقه بسیار متحول گردیده و تغییرات و اتفاقات کیفی عظیمی را تجربه کرده–

اکثریت این مسابقات به‌صورت غیرحضورى بوده و از بیش از یکصد شهر و روستا در سراسر کشور در آن شرکت کرده‌اند و هزاران دلیوشته دارم که محصول این مسابقات هستند. در مورد اثرگذاری و متحول‌شدن در اثر مطالعه منبع مسابقه.

یکی از مسابقات بصیرتی که مکرراً و با همکاری شهید ابوالفضل ایدام در طول سال‌های مختلف برگزار کردم و تقریباً بیشترین بازخورد را هم گرفته‌ام، مسابقهٔ زندگینامه شهید ناصر ایدام با محوریت پی‌دایى بود که شامل گزارش‌های مختلف کیهان در مورد شهید ناصر ایدام است. اظهارنظرها و دلیوشته‌های متعددی که از مطالعه‌کنندگان زندگینامه شهید ناصر ایدام از راه‌های مختلف و از سراسر کشور اخذ گردیده است، حکایت از اثرگذاری عمیق و متحول‌کننده بودن زندگینامه و مرام حسینی و انقلابی شهید ایدام دارد. متنها و دلیوشته‌های متعددی در طول سال‌های مختلف جمع‌آوری شده که بسیاری از آنها در روزنامه کیهان هم منتشر گردیده است.

یکی از این مسابقات بصیرتی– با موضوع زندگینامه شهید ناصر ایدام، در سال ۱۴۰۰ در شهرک طالقانی اسلامشهر از سوی مسجد و پایگاه بسیج آن برگزار گردید که شهید ابوالفضل ایدام در این مسابقه نیز همکاری صمیمانه‌ای داشت، اختتامیه این مسابقه در یادواره‌ای به مناسبت سال‌های ۹۶ که در مسجد امام مهدی(عج) در شهرک طالقانی اسلامشهر برگزار گردید که سخنرانی مراسم را آقا ابوالفضل عهده‌دار گردیدند و بسیار سوزناک و دردناک و با جزئیات دقیقی ماجرای شهادت عاشق‌سورایی و آریاربا شدن برادر شهیدشان را روایت کردند به گونه‌ای که حاضران در مجلس بسیار متقلب شدند و شوری عظیم برپا گردید. شهید ابوالفضل ایدام برای این مراسم، خودشان با ماشین شخصی و بدون تشریفات آمدند و شور عاشورایی و شهدایی برپا کردند و باز خودشان بدون تشریفات مراجعت کردند.

بنده شغل اصلیم دبیری است و در یک منطقه نسبتاً محروم در شهرستان بهارستان در استان تهران، تدریس و فعالیت فرهنگی دارم و هر سال مسابقات بصیرتی زیادی با موضوعات سیرت معصومین و شهدا برگزار می‌کنم که همواره زندگینامه شهید ایدام هم یکی از مسابقات بوده که بازخورد و اثرگذاری فوق‌العاده‌ای هم داشته است. در سال ۱۴۰۲، تصمیم گرفتم در دهه فجر برنامه‌ای شهدایی در نمازخانه مدرسه برگزار کنم و از شهید ابوالفضل ایدام دعوت کردم تا روشنی‌بخش مراسم‌مان باشند. ایشان باز بدون تکلف و شخشا حضور پیدا کردند. تعدادی از دانش‌آموزان را که بالغ بر صد نفر بودند به نمازخانه مدرسه بردم و شرح حال معترضی از شهید ناصر ایدام برایشان گفتم. آقا ابوالفضل تماس گرفت و گفت دم در مدرسه هستم که گفتم وارد شوید و سمت چپ به نمازخانه بپایید. ساده و بی‌تکلف و حتی بدون استقبال وارد شدند و مجلس شهدایی را به ایشان سپردم. ایشان با شور عاشورایی و کربلایی برپا کردند و زندگینامه شهید ایدام را با جزئیات شهادت برادرشان با شرح دادند. در انتهای مراسم، لوح تقدیرهای نفارت بر توت نوبت اول(معدل‌های بالا) و لوح تقدیرها و جوایز چندین مسابقه بصیرتی شهدایی از جمله مسابقه زندگینامه شهید ناصر ایدام با داستان مبارک ایشان اهدا گردید. با اذیان مراسم، انگار مالید لوح تقدیر‌ها را امضا هم بکنید و ایشان لوح‌های زیادی را امضا کردند و با بچه‌های تقدیرشده، عکس‌های یادگاری دسته‌جمعی انداختند.

با رسیدن زسمان زنگ تفریح اول، یادواره شهدای ما هم به پایان رسید و عده‌ای از بچه‌ها به حیاط رفتند، چون ما شیفت بعدازظهری بودیم، هر روز نمازجماعت داشتیم و بچه‌های نمازخانو شرکت می‌کردند. به آقا ابوالفضل پیشنهاد دادم پیش‌نمازی را هم عهده‌دار گردند و نماز جماعت را با بچه‌ها به ایشان اقتدا کرده و خوانندیم. بعد از نماز جماعت، گفتیم که این‌ها بچه‌های نمازخانو هستند، در مراسم چند کلاس را کامل آورده بودیم و از همه نوع قشتر و اخلاقی بودند، حالا این‌ها که مانده‌اند بچه‌های نامیه برادر شهیدشان را خاص هستند، اگر صحبت خاصی دارید، بگویید. ایشان هم با اهمیت والا جایگاه ویژه احترام به پدر و مادر برایشان سخن گفتند. بچه‌ها را سفارش به احترام ویژه به والدین کردند.

ببینید، آقا ابوالفضل از ناحیه صورت زخمی بودند. من وقتی سمت راستش نشستم، سمت راستش سخت بود. وقتی زخم را دیدم، راغب شدم این زخم‌ها را لمس کنم. این زخم‌ها خیلی زیبا بود، خیلی خوشگل بود. شهید ابوالفضل ایدام همیشه به من می‌گفتند که من خیلی بالا سر شهید رفتم زهرا، شهدا چرا می‌خندند به نظرت؟ می‌گفتیم: من که نمی‌بینم، شما شنیدید، دلیلیش را ببرس از یکی گفتم: من از خیلی‌ها پرسیدم، می‌گویند: امام حسین را می‌بینند، حضرت ابوالفضل را می‌بینند لحظه‌های آخر، می‌خندند. سمت چپش یک خندهٔ عجیبی بود، متفاوت از سمت راستش بود.

**عظمت‌ترین و زیباترین و متعالی‌ترین شهادت‌ها** کامران پورعباس نویسنده و پژوهشگر حوزه ولایت‌فقیه و شهید در یادداشتی اختصاصی برای روزنامه کیهان، چنین از روحیهٔ اعلا و فعالیت‌های گستردهٔ شهید ابوالفضل ایدام یاد می‌کند:

اول از همه باید بگویم که به‌سه اعتقاد بنده، خاوند متعال عنایت ویژه‌ای به خانواده شهیدان ایدام نموده است و دو پسری که دارند، عظیم‌ترین و زیباترین و متعالی‌ترین شهادت‌ها روزی‌شان گردیده است.

شهید ناصر ایدام، پس از عمری حسینی‌زیستن، امام حسینی و با بدن آریاربا همچون شهیدای کربلا در راه امر به معروف و نهی از منکر که از جمله مهم‌ترین انگیزه‌ها و اهداف عاشورا است، به شهادت رسید و توسط ولی امر مسلمین جهان حضرت ایتالله خاتمی‌ای به عنوان «نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور» نامیده شد و شهرتی عظیم یافت. امتیاز دیگر آنکه مزار شهید ایدام در ردیف اول طفله ۴۰ بهشت زهرا قرار دارد؛ در جوار صدها شهید مسابقه شهدای گمنام به حضرت زهراپی‌بودن معروف هستند. شهید ابوالفضل ایدام پس از عمری خدمت به شهدا و امام‌ها شده و شهدایی انقلاب و مجاهدت در لباس مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سرانجام در کنار شهید سردار حسین سلامی که به اعتقاد بنده یکی از مخلص‌ترین و انقلابی‌ترین و مقتدرترین و مغفورترین رژیم دنیارژیم صهیونیستی)، علاوه‌بر این‌ها شهید ابوالفضل ایدام، جزو نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه است که در دقیق نخست جنگ به شهادت رسیده است و با توجه به آنکه نثار خون شهیدای یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی ایران در حماسه جنگ ۱۲ روزه بود، به این ترتیب می‌توان گفت که شهید ابوالفضل ایدام یکی از طلایه‌دارن و پیشتازان عرصه پیروزی غرورآفرین جهیم‌های اسلامی ایران بر رژیم اشغالگر قدس و شیطان بزرگ آمریکا در جنگ ۱۲ روزه است. امتیاز دیگر آن که شهید ابوالفضل ایدام در روز پنجشنبه ۵ تیر ۱۴۰۴ تشییع و خاکسپاری گردید و شب اول قبرش با شش اول محرم و اولین شب جمعهٔ پس از خاکسپاری‌اش مقارن با شب هشتم محرم که به روز حضرت علی‌اکبر(ع) معروف است، بود.

حال بپردازیم به نحوه آشنایی بنده با شهیدان آشنایی بنده با شهید ابوالفضل ایدام به سال ۱۳۹۷ برمی‌گردد و در واقع کاملاً شهدایی به هم وصل شدیم و هر روز هم تشهدایی‌تر، دوستی معمولاً سه صبح می‌رفتند. من همیشه تنها گفتم: خدا پشت و پناحت. مثل همیشه رفتند. مستحکم‌تر گردید. آشنایی و اتصال ما به واسطهٔ برادر شهیدش ناصر ایدام بود. ماجرا از این قرار بود که یکی از اقوام‌مان که در جریان قرار داشت که



در کارهای شهدایی فعالیت دارم و برای روزنامه کیهان هم مقاله و گزارش شهدایی تهیه می‌کنم، چندین‌بار به اصرار تأکید کرد که در مورد شهید ناصر ایدام هم کار کنم. تحقیقی در فضای مجازی در مورد شهید ناصر ایدام انجام دادم و مشتاق به کار بر روی زندگینامه شهید گردیدم اما راه ارتباطی با خانواده شهید نداشتم. موضوع را با یکی از همکاران فرهنگی که تعامل مستحده‌ای در فعالیت‌های جهادی و شهدایی با بنده داشت، در میان گذاشتم. وی موفق شد شماره همراه آقا ابوالفضل را برایم پیدا کند. پیامکی فرستادم با این مضمون که شما برادر شهید ناصر ایدام هستید؟ به محض ارسال پیامک، بلافاصله آقا ابوالفضل تماس گرفت و سسواق و فعالیت‌ها، و علاقه به کار بر روی زندگینامه شهید ناصر ایدام را مطرح کردم. این گفت‌وگوی ما منجر به این شد که قرار ی گذاشتم برای مصاحبه حضوری.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید ابوالفضل ایدام، حسن‌خلق، خوش‌برخورد بودن، خاکی بودن، فروتنی و اخلاص استثنایی و کم‌نظیرش بود. وقتی در موعه مقرر، سر قرار رفتن برای مصاحبه حضوری، دیدم آقا ابوالفضل با یک ظاهر بسیار ساده و خودمانی در یک ساختمان نیمه‌کارهٔ چند طبقه که در جریان ساخت‌وساز استقلال کرده بود و در آن شرایط در یکی از طبقات ساختمان و بدون زیرانداز، ساده و بی‌تکلف نشستم و ایشان بسیار با حوصله تمام زندگی‌نامه برادر شهیدشان را که از بزرگ‌ترهای‌شان شنیده بودند، برایم شرح دادند و بنده هم روی کاغذ یادداشت کردم و گزارشی برای روزنامه کیهان ارسال کردم. این گزارش با عنوان «فقط برای امام